

آینده روابط امریکا و چین: همکاری؛ رقابت

جواد امام جمعه زاده*

امیر هوشنگ میرکوشش**

چکیده

خیزش چین به عنوان قدرتی بزرگ در منطقه و جهان، قدرت هژمون ایالات متحده آمریکا را به چالش کشیده است. رویکرد اول، چین را به عنوان تهدیدی خاموش برای منافع امریکا و آسیای شرقی و نیز رقیب قدرت امریکا در آینده می‌داند و خواهان جلوگیری از رشد چین و اعمال محدودیت‌های بیشتر بر این کشور است (تأکید بر قدرت سخت). رویکرد دوم، معتقد است که با درگیر کردن هرچه بیشتر چین در اقتصاد و جامعه جهانی و نهادهای چندجانبه مختلف می‌توان خیزش این کشور به سمت جایگاه قدرتی بزرگ را مدیریت کرد (موازنه قدرت نرم). دو کشور دو

* دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان
** دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات اصفهان
(ammirkooshesh@gmail.com)

تاریخ پذیرش: 1392/5/17

تاریخ دریافت: 1391/10/13

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره نهم، پاییز 1392، صص 111-73.

سیستم سیاسی و فرهنگی و ترکیب نژادی متفاوت دارند. آنها در مراحل متفاوتی از مدرنیته و توسعه اقتصادی هستند و 6000 مایل از یکدیگر فاصله دارند. یکی در قله سلسله‌مراتب بین‌المللی است و دیگری به سمت آن در حال صعود است. تاریخ نشان داده است که رقابت قدرت‌های بزرگ به جنگ گرم یا سرد منتهی می‌شود و پیش‌بینی‌های زیادی وجود دارد که این دو کشور نیز در این مسیر تراژیک گام برمی‌دارند. این دیدگاه‌ها به اختلافات دو کشور بر سر تایوان، حقوق بشر، تجارت، امور مالی، کنترل تسلیحات و امنیت منطقه‌ای اشاره می‌کنند. این دیدگاه‌ها معتقدند که هر دو کشور نیروی نظامی خود را برای رویارویی علیه یکدیگر آماده می‌کنند. اگرچه باید تأکید کرد که سیاست‌گذاران دو کشور، از سابقه تاریخی رقابت آلمان و بریتانیا و جنگ سرد میان اتحاد شوروی و آمریکا آگاهی دارند. برخورد دو کشور با توجه به وابستگی متقابل اقتصادی برای هر دو کشور بسیار وحشتناک است. از طرفی، بازدارندگی تسلیحات هسته‌ای دورنمای برخورد تمام‌عیار میان دو کشور را کاهش می‌دهد. با این وجود، روابط آینده این دو کشور روی طیفی از همکاری و رقابت قرار دارد و در صورت رسیدن چین به میزان قدرت آمریکا پتانسیل برخورد سیاسی یا حتی نظامی نیز زیاد می‌شود. با توجه به خیزش چین به عنوان قدرتی جهانی و آمریکا به عنوان ابرقدرت حال حاضر، کیفیت روابط آینده چین و آمریکا چگونه است؟ آیا روابط دو کشور بر اساس همکاری متقابل و هم‌گرایی و ثبات و صلح شکل خواهد گرفت یا با زوال روابط دو کشور به سمت افزایش رقابت و شاید حتی برخورد و جنگ منتهی خواهد شد؟ نگارندگان با استفاده از دیدگاه‌های متنوع در موضوع روابط آینده ایالات متحده آمریکا و چین تلاش می‌کنند تا با پاسخ همه‌جانبه به پرسش‌های مطرح شده، به فرضیه‌ای بینابینی دست یابند. آینده روابط چین و آمریکا از برخورد بین دو مجموعه از نیروهای مخالف تعیین می‌شود، دو جهت مخالف که از قدرت نسبتاً مساوی برخوردارند. در آینده، اساس روابط چین و آمریکا با کمی نوسان و با تغییرات تناوبی، به طرف همکاری بیشتر یا رقابت افزون‌تر بدون

تمایل قطعی به یکی از دو جهت و برخورد نظامی باشد.

در این پژوهش، با رویکردی کثرت‌گرا، روش پژوهش کیفی را ملاک قرار داده‌ایم. پژوهش کیفی بهره‌گیری از ترکیبی از روش‌های کیفی است. روش پژوهش کیفی مستلزم نوعی تکثر روشی است. پژوهشگر کیفی در کار خود هر گونه استراتژی و روش یا مواد تجربی در دسترس را به کار می‌گیرد. برخلاف تصور رایج، روش کیفی به‌هیچ‌وجه به‌معنای استفاده‌نکردن از داده‌های کمی نیست، همان‌طور که در این پژوهش، از داده‌های کمی نیز استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: چین، امریکا، خیزش اقتصادی، وابستگی متقابل، همکاری و رقابت

مقدمه

روابط چین و امریکا پستی و بلندی‌های فراوانی را پشت سر گذاشته است. خیزش چین به عنوان قدرتی بزرگ در منطقه و جهان قدرت هژمون امریکا را به چالش کشیده است. امریکا در سال 1992، استراتژی جدیدی برای چگونگی مواجهه با جهان بدون شوروی ترسیم کرد. این استراتژی بر اساس جلوگیری از تسلط قدرت‌های متخاصم در مناطق حساس جهان بود، به‌ویژه مناطقی که کنترل منابع موجود در آن ممکن است موجب کسب قدرت جهانی شود (زارع، 1389: 7). در نوامبر 1996، کلینتون کشور چین را کشور آینده معرفی کرد و ظهور چین باثبات و مسئولیت‌پذیر را از علایق ایالات متحده برشمرد؛ اما درعین حال، این پرسش را مطرح کرد که آیا قرن آینده، قرن صلح و همکاری خواهد بود یا قرن ستیز و منازعه (هویسکن، 2009: 10).

رویدادهای 11 سپتامبر 2001 را می‌توان نخستین حمله نظامی به سرزمین امریکا، در شصت سال گذشته دانست. این حمله دگرگونی‌های بزرگی در سیاست خارجی امریکا پدید آورد، مانند حمله ژاپنی‌ها به پرل هارپر، در سال 1941 که دگرگونی‌های بزرگی را در سیاست خارجی امریکا باعث شد و سبب بیرون آمدن آن کشور از انزوا شد. در دوران جنگ سرد، الزامات این دوره و سیاست سد نفوذ، تعیین‌کننده منافع ملی امریکا بود. با فروپاشی اتحاد شوروی و رویدادهای 11 سپتامبر، مناسبات جهانی و اولویت‌ها درزمینه منافع ملی امریکا دگرگون شد (میرکوشش، 1386: 30).

بعد از حوادث 11 سپتامبر و حمله به نیویورک و واشنگتن، روابط میان ایالات متحده امریکا و جمهوری خلق چین گسترش یافت. با تمرکز تصمیم‌گیران امریکایی

روی مسائلی مثل تروریسم و تکثیر هسته‌ای، به نظر می‌رسید توجه کمتری به خطر بالقوه چین و رقابت استراتژیک با آن کشور کردند. بعد از 11 سپتامبر، در جهان «قدرت‌های بزرگ با توجه به خطرهای مشترک و غیره و در حال افزایش... حول ارزش‌های مشترک متحد خواهند شد» (بوش، 2002: 5). با خیزش چین به عنوان قدرتی اقتصادی جهانی به نظر می‌رسد این اتحاد حول خطرهای مشترک چند سال بعد از 11 سپتامبر مجدداً به سمت رقابت کشیده شد و ماه‌عسل چین و امریکا به پایان رسید و ایالات متحده سیاست‌های خود به چین را بازنگری کرد (شالس، 2005).

هدف اصلی این مقاله، رمزگشایی از نوع و کیفیت این روابط در آینده است. پیش‌بینی دقیق روابط میان امریکا و چین امکان‌پذیر نیست و بیشتر متخصصان درباره چگونگی این روابط در آینده دیدگاه‌های قاطعی ارائه نکرده‌اند و تنها تعداد اندکی به طور قاطع و با اطمینان در این باره، اظهار نظر کرده‌اند. همان‌طور که تعداد بسیار کمی برخورد ایالات متحده و اتحاد شوروی و در نتیجه فروپاشی اتحاد شوروی را پیش‌بینی کردند، پیش‌بینی آینده روابط ایالات متحده و چین نیز بسیار دشوار است. رابرت جرویس¹ روابط بین‌الملل را با واژه «اثرات سیستم» توصیف می‌کند. بر این اساس، او سیستم‌ها را بر اساس واحدهایی با ارتباط متقابل می‌داند که با تعاملات غیرخطی و حلقه‌های بازگشتی با یکدیگر ارتباط دارند. در چنین وضعیتی اتفاق‌های کوچک اغلب، تأثیرات بزرگی خواهد داشت که پیش‌بینی و کنترل را دشوار می‌سازد. جرویس نتیجه می‌گیرد که طبیعت تعاملی و استراتژیک و مشروط سیستم‌ها محدودده پیش‌بینی تئوری‌ها به طور قطعی و کامل را محدود می‌سازد (جرویس، 1992: 36-46). بررسی دشواری‌های پیش‌بینی توسط جان لوئیس گدیس² نیز با توجه به شکست آشکار بیشتر تحلیل‌گران در پیش‌بینی سقوط اتحاد شوروی و پایان جنگ سرد اشاره شده است (گادیس، 1993: 5-58).

1. چهارچوب نظری

سه دیدگاه مهم درباره روابط آینده چین و امریکا وجود دارد: دیدگاه لیبرالیستی و

1. Robert Jervis

2. John Lewis Gaddis

رنالیستی و سازه‌انگاران.

این سه تئوری دو دیدگاه کلی از روابط آینده چین و امریکا را مطرح می‌کنند:
1. چین به عنوان تهدیدی برای محیط پیرامونی و نظم موجود جهانی؛ 2. خیزش
صلح‌آمیز چین و افزایش هم‌گرایی این کشور با جامعه بین‌المللی (فریدبرگ، 2005:
7-45).

1-1. دیدگاه لیبرالیستی

لیبرالیسم با توجه به تأکید بر صلح و همکاری و تفاهم میان ملت‌ها، اعتقاد دارد که
روابط میان ایالات متحده امریکا و جمهوری خلق چین با توجه به مکانیزم‌های
وابستگی متقابل اقتصادی و نهاد های بین‌المللی و دموکراسی شکل می‌گیرد (دویل،
1997: 300-251).

وابستگی متقابل اقتصادی: لیبرال‌ها معتقدند که مبادلات اقتصادی متقابل باعث
ایجاد علاقه مشترک در روابط حسنه، میان کشورها خواهد شد. لیبرال‌ها افزون بر
تجارت به عنوان ابزاری برای صلح به نقش سازمان‌های بین‌المللی در پیشبرد این
هدف نیز اعتقاد دارند. این نهادها می‌توانند به توسعه ارتباطات میان کشورها و
کاهش ابهامات درباره دولت‌ها و افزایش ظرفیت دولت‌ها در اجرای تعهدات خود
به یکدیگر، کمک کنند. نهادهای بین‌المللی با انجام وظایف خود به کاهش آناشرسی
بین‌المللی و افزایش میزان همکاری و اعتماد میان کشورها کمک کنند (مارتین و
سیمونز، 1998: 757-729).

لیبرال‌ها بیش از موضوعات بالا معتقدند که دموکراسی نیروی صلح است.
رژیم‌هایی که به مشروعیت قانونی خود فکر می‌کنند، کمتر درگیر ماجراجویی‌های
نظامی یا درگیر جنگ می‌شوند. دموکراسی‌ها با یکدیگر نمی‌جنگند و با افزایش
دموکراسی‌ها احتمال برخوردهای بین‌المللی کاهش می‌یابد (المان، 1997: 57-1).
بعضی از لیبرال‌ها که دیدگاهی بدبینانه دارند معتقدند که روابط میان دولت‌های
لیبرال و غیرلیبرال همیشه در جوی از سوءظن هدایت می‌شود. بخشی به این دلیل
است که دولت‌های لیبرال تصور می‌کنند که دولت‌های غیرلیبرال در حالت تهاجم
دائمی علیه مردم خود هستند (دویل، 1983: 326-325).

2-1. دیدگاه واقع‌گرایان

واقع‌گرایان برخلاف لیبرال‌ها معتقدند قوانین طبیعت تلاش برای بازگشت به قدرت و بقا را اجباری می‌کند. برای واقع‌گرایان، تاریخ یک دور باطل است. بیشتر واقع‌گرایان معاصر ادعا دارند که این به دلیل فشار آنارشی بین‌الملل است. در نبود اقتدار بیشتر برای حل و فصل اختلافات و اعمال نظم، ثابت شده است که صلح معمولاً فرار و جنگ هنجار است. تحت شرایط آنارشی، قدرت مادی و به‌ویژه قدرت نظامی واحدهای مختلف در نظام بین‌الملل در شکل‌دادن الگوهای روابط میان این واحدها تعیین‌کننده است (والترز، 1979: 93-89).

واقع‌گرایان معتقدند که در طول تاریخ قدرت‌های در حال خیزش، به ایجاد مشکلات در نظام بین‌الملل تمایل داشته‌اند و این بدون توجه به نوع حکومت است. قدرت‌های در حال خیزش به چالش با مرزهای سرزمینی، ترتیبات نهادهای بین‌المللی و سلسله‌مراتب قدرت برمی‌خیزند. رهبران و مردم این کشورها اغلب، تصور می‌کنند که سهم عادلانه‌ای از نظام را نمی‌برند و سعی در برهم‌زدن این نظم را دارند، مثل آلمان در قرن بیستم. این دیدگاه باعث چالش و برخورد این قدرت‌ها با قدرت‌های بزرگ می‌شود. این قدرت‌ها نوعاً معمار و سازندگان نظم بین‌المللی موجود هستند (نورث و چوکری، 1975).

3-1. دیدگاه سازه‌انگاری

سازه‌انگاران معتقدند که روابط بین‌الملل، مثل روابط سیاسی دیگر، به طور اجتماعی ساخته شده است. طبیعت تعاملات میان کشورها فقط محصول عوامل مادی عینی، مثل موازنه تجاری یا موازنه قدرت نظامی یا ساختار سازمان‌های داخلی نیست. روابط متقابل دولتی از درجه درخور توجه عوامل ذهنی، شامل عقاید و ایده‌ها تشکیل شده و باعث تفسیر ویژه حوادث و داده‌ها می‌شود. مهم‌ترین این عقاید و ایده‌ها به سه دسته تقسیم می‌شوند: هویت‌ها شامل خودآگاهی بازیگران سیاسی و تصورات مشترک آنها از دیگران، فرهنگ‌های استراتژیک که مجموعه‌ای از عقاید درباره ویژگی اساسی سیاست‌های بین‌الملل و بهترین روش‌های موفق‌شدن در آن، به‌ویژه درباره کاربرد زور و چشم‌اندازهای همکاری است و هنجارها که نه‌تنها

درباره اینکه چه چیزی مؤثر است، بلکه درباره اینکه چه چیزی حق است یا در حوزه بین‌الملل مناسب است (ونت، 1995: 81-71؛ جیرسون و ونت و کاتزنستین، 1996: 75-33). هویت‌های استراتژیک و هنجارها قویاً به وسیله تفسیرهای غالب از تجربیات مشترک تاریخی جامعه شکل می‌گیرد. آنها از طریق نسل‌ها توسط فرایندهای آموزشی و فرهنگی منتقل می‌شوند و در برابر تغییرات به شدت مقاومت می‌کنند. مکانیزم اولیه از طریق تعامل با دیگران است. اینچنین تعاملاتی اطلاعات و ایده‌های جدید را انتقال می‌دهند که می‌تواند در جابه جایی تصورات غالب کمک کند (ونت، 1994: 396-384).

به علت آنکه چشم‌اندازهای تئوریک سازه‌انگاری باعث توجه به پتانسیل انعطاف روابط اجتماعی می‌شود، در اینجا، خوش‌بینی گرایش اصلی است. اگر فراتر از هر چیزی روابط میان ملت‌ها به جای عوامل مادی عینی توسط عقاید شکل گرفته باشد، همیشه این امکان وجود دارد که مردم بتوانند با تغییر چگونگی تفکرشان جهان را نیز تغییر دهند. در کلی‌ترین میزان، سازه‌انگاران ادعا می‌کنند که سیاست‌های بین‌الملل به رقابتی بودن و قاهرانه بودن گرایش دارد، نه لزوماً به دلیل بعضی اصول تغییرناپذیر رفتار بشری، بلکه نسبتاً به این دلیل که در طول قرن‌ها رهبران ملی تمایل دارند آن را به این صورت باور کنند. رهبران با انتظارات بدبینانه خود به واقعی شدن این موضوع کمک کرده‌اند. همان‌طوری که ونت می‌گوید «واقع‌گرایی پیشگویی خودانجام است» (ونت، 1992: 410).

2. خیزش اقتصادی چین

تولید ناخالص داخلی چین، در سال 2011، حدود 7/318 تریلیون دلار برآورد شده است (GDP, 2011: 1). با ثابت انگاشتن رشد اقتصادی چین تولید ناخالص داخلی این کشور بین سال‌های 2025 و 2050، بر طبق محاسبات اقتصادی مختلف از امریکا پیشی خواهد گرفت (کیدل، 2008: 6-5). ذخایر ارزی چین در اواخر سال 2008، تقریباً 1/9 تریلیون دلار بوده است. بیشتر این ذخایر به دلار امریکا است و این بدان معنی است که شکست یا پیروزی یک طرف بر طرف دیگر نیز به شدت تأثیر خواهد گذاشت. عمق هم‌گرایی اقتصاد چین با اقتصاد جهانی به حدی است که در فوریه

2008، با سقوط حدود 9 درصدی سهام بورس شانگهای در یک روز به سرعت بر بازارهای دیگر آسیای شرقی و ایالات متحده و اروپا تأثیر گذاشت (لان‌تینگن، 2009: 40). درآمد سرانه چین بر اساس قدرت خرید نسبتاً کم و حدود 7700 دلار در پایان سال 2007 است (رینولدز، 2007). نیاز چین به ذغال سنگ حدود 69 درصد و نفت 22 درصد و گاز طبیعی 3 درصد است (ناگتون، 2007: 336). با وجود رشد تولید ناخالص داخلی چین، در دهه‌های آینده؛ اما پیش‌بینی‌ها درباره درآمد سرانه این کشور نسبت به رقبای اصلی به‌ویژه ایالات متحده آمریکا کم است. درآمد سرانه آمریکا، در سال 2025، حدود شصت‌هزار دلار و چین در همان سال حدود پانزده‌هزار دلار و در سال 2050، درآمد سرانه آمریکا نوده‌هزار دلار و چین پنجاه‌هزار دلار خواهد بود (ویلسون و استاپنیسکا، 2007: 11). وابستگی متقابل اقتصادی: چین با سرمایه‌گذاری در آمریکا و خرید شرکت‌های آمریکایی، مثل Sovereign Wealth fund به قیمت 200 میلیارد دلار، و شرکت نفتی UNOCAL در سال 2005 که با اعتراض کنگره، متوقف شد و گامی دیگر در وابستگی متقابل دو کشور برداشته است (هالپر، 2010: 20-21). چین و آمریکا از نظر اقتصادی به‌شدت به یکدیگر وابسته‌اند، آمریکا به اعتبار چین و چین به مصرف آمریکا. نتیجه این وابستگی متقابل که به نام نابودی تضمینی دوطرفه معروف است، باعث ثبات می‌شود. اقتصاد آمریکا و چین، مثل دو پیرمرد مست است که شانه‌به‌شانه هم حرکت می‌کنند. اگر هریک از سقوطها جدی شود، هردوی آنها معلق می‌شوند (هالپر: 25). حجم ذخایر عظیم ارزی چین و آرزوی رهبری تولید کالا و کالاهای استراتژیکی جهان، دولت چین را به سمت خرید شرکت‌های بین‌المللی سوق داده است.

رشد سریع اقتصادی چین و ادامه گسترش تولیدات صنعتی آن، تقاضا برای انرژی و مواد خام را به‌شدت افزایش داده است که عامل مهمی در تعیین قیمت‌های جهانی اینچنین کالاها می‌باشد. در حال حاضر، چین دومین مصرف‌کننده نفت جهان بعد از آمریکا است (6/7 میلیون بشکه در روز) و تا سال 2025، به 13/4 میلیون بشکه در روز می‌رسد. همچنین چین بزرگترین مصرف‌کننده فولاد و سیمان و مس است. طبق آخرین آمار بانک جهانی، ذخایر ارزی چین و ژاپن را پشت سر گذاشته و مقام اول جهان را به دست آورده است. تهدیدهای حاصل از توقف

خریدهای آینده یا فروش ذخایر موجود می‌تواند باعث افزایش نرخ سود در امریکا شود. در نتیجه، به رکود بورس و بازارهای مالی و کاهش رشد اقتصادی ایالات متحده امریکا منجر خواهد شد. البته هریک از این خسارات به اقتصاد امریکا، اقتصاد چین را نیز تحت تأثیر قرار خواهد داد؛ زیرا یک سوم صادرات چین به امریکا است (میرکوشش، 1387: 292).

هر قدر حجم مبادلات تجاری و جریان سرمایه‌گذاری میان دو کشور بیشتر باشد، گروه‌های بیشتری از دو طرف به جلوگیری از برخورد و حفظ صلح تمایل پیدا می‌کند. لیبرال‌ها به حجم مبادلات میان امریکا و چین پس از اصلاحات اقتصادی چین در دهه 1970، اشاره می‌کنند. از شروع اصلاحات در سال 1978 تا پایان قرن بیستم، ارزش تجارت میان دو کشور از یک میلیارد دلار در سال به 120 میلیارد دلار در سال رشد داشته است (The National Security Implications..., 2002: 38-39). این رشد تا سال 2004، دو برابر شد و به 245 میلیارد دلار رسید (U.S.-China Trade Statistics..., 2005). سرمایه‌گذاری امریکا در چین نیز باعث رشد سرمایه‌گذاری میان دو کشور شد. با ورود چین به سازمان تجارت جهانی و گشوده شدن بازارهای این کشور، پیوندهای تجاری میان این کشور و امریکا افزایش یافت (China and WTO: The Real Reap Forward, 1999: 25-28).

نهادهای بین‌المللی: لیبرال‌ها روابط چین و امریکا در نهادهای منطقه‌ای شامل اپک، آسه‌آن، آسه‌آن+3، اجلاس آسیای شرقی، مذاکرات دوجانبه نظامی و مباحث شبه‌رسمی میان پژوهشگران و تحلیل‌گران و بوروکرات‌های دو کشور را به عنوان موارد همکاری در این نهادها یاد می‌کنند. ورود چین به سازمان‌های بین‌المللی، مثل WTO در سال 2001 و رژیم نبود تکثیر تسلیحات هسته‌ای در 1996 و نقش فعال این کشور در سازمان ملل و رشد عضویت رسمی این کشور در سازمان‌های بین‌المللی دولتی و غیردولتی نیز از موارد رشد همکاری این کشور با نهادها و سازمان‌های بین‌المللی ذکر گفتخ می‌شود (لامپ‌تون، 2001: 163).

از دهه 1990، چین به سازمان‌های مختلفی پیوسته است و نرخ حضور این کشور در این سازمان‌ها از متوسط جهانی بیشتر است. چین به بسیاری از سازمان‌ها التزام دارد، سازمان‌هایی که بیشتر به وسیله نظم غربی ایجاد شده و توسط آنها نیز

اداره می‌شود. قدرت چین در چهارچوب بسیاری از رژیم‌هایی که ایالات متحده و دیگر بازیگران غربی تأسیس کرده‌اند، توسعه یافته است (لنتگنی: 70).

برژینسکی معتقد است چین تمایلی برای به چالش کشیدن امریکا در عرصه نظامی ندارد و بر توسعه اقتصادی و تلاش برای اعتمادسازی تمرکز کرده است. سیاست خارجی درگیرانه باعث وقفه در روند حرکتی چین و تهدیدی برای حزب حاکم بوده است، همچنین زندگی صدها میلیون چینی را در معرض خطر قرار خواهد داد. در مجموع او معتقد است ظهور چین به چند دلیل، تهدیدی علیه امریکا و نظام بین الملل نیست و می‌تواند در مسیری مسالمت‌آمیز صورت گیرد: (1). رشد قدرت نظامی چین نه در وضعیت فعلی و نه تا آینده‌ای پیش بینی شدنی، تهدیدی علیه ایالات متحده نیست؛ (2). برخلاف شوروی، چین توانایی ایجاد چالش ایدئولوژیک جهان‌شمول علیه امریکا را ندارد؛ (3). ورود چین به اقتصاد جهانی و سازمان‌های مهم، مثل سازمان تجارت جهانی، این کشور را در وضعیت وابستگی متقابل با دیگران قرار داده است. از آنجاکه روی دیگر وابستگی متقابل، آسیب‌پذیری متقابل است، این امر نیز توانایی تهدیدزایی چین را برای نظام بین الملل کاهش می‌دهد (زارع، 1389: 11-12).

لیبرال‌ها معتقدند با رشد نهادهای بین‌المللی در آسیا و گسترش حضور ایالات متحده و چین در آن‌ها، روابط میان ایالات متحده و چین را تقویت کرده و باعث پیشرفت ارتباط و فهم متقابل بیشتر و اعتمادسازی و حداقل کاهش سوء تفاهات میان دو کشور شده است. آن‌ها معتقدند که افزایش حضور چین در نهادهای بین‌المللی باعث رشد و ثبات و ادامه نظم جهانی موجود می‌شود. آرزوی رهبران چین به ادامه برخورداری از منافع عضویت در نظم موجود آنها را احتمالاً کمتر در جهت تهدید وضعیت موجود هدایت خواهد کرد و در نتیجه، باعث می‌شود که امکان تنش و برخورد میان این کشور و ایالات متحده کاهش یابد (اکسن‌برگ و اکونومی، 1999: 1-41).

دموکراسی: لیبرال‌ها معتقدند که فرایند دموکراسی از قبل در لایه‌های اجتماعی چین در حال پیشرفت است. این فرایند با توسعه اقتصادی و گشایش بازارهای تجاری چین آغاز و در حال پیشروی است. در چین، افزایش درآمد سرانه باعث

افزایش طبقه متوسط شده است. افزایش درآمد در اروپا و امریکای شمالی و اخیراً در آسیا باعث حضور بیشتر طبقه متوسط در حرکت به سوی دموکراسی شده است و دلایل زیادی وجود دارد که می‌توان امیدوار بود که چین نیز نقش مشابهی را در این زمینه ایفا کند (رون، 1996: 70-61). لیبرال‌ها همچنین، معتقدند که افزون بر تحرک برای به دست آوردن حقوق سیاسی، پیشرفت اقتصادی باعث ایجاد ضرورت عینی و عملی آزاد سازی سیاسی می‌شود. پیشرفت اقتصادی به افزایش جریان آزاد اطلاعات نیاز دارد و حکومت‌هایی که به دنبال محدود کردن این آزادی و کنترل ارتباطات هستند، زیان اساسی خواهند دید. این مسیری است که بیشتر دموکراسی‌ها پیموده‌اند و چین نیز از این قاعده مستثنی نیست و باید دموکراتیک شود. به عبارت دیگر رشد اقتصادی به جامعه مدنی خواهد رسید و در نتیجه باعث اعتدال چین خواهد شد و ورود چین به WTO در راستای این هدف بحث‌انگیز است (برگر، 2000: 29-28). بنابراین لیبرال‌ها انتظار دارند که روابط چین با ایالات متحده، باعث ثبات آن خواهد شد و در نهایت باعث ورود چین به منطقه صلح خواهد شد. این فرایند کمی طولانی است؛ اما با وقوع آن، جنگ بین چین دموکراتیک و امریکا نامناسب خواهد بود، همانند کشورهای عضو اتحادیه اروپا.

گروه دیگری از لیبرال‌ها که به لیبرال‌های بدبین مشهورند معتقدند که تفاوت حکومت‌های چین و ایالات متحده در مجموعه‌ای از مسائل گوناگون است که باید آنها را در نظر گرفت. بیشتر ناظران معتقدند که رژیم چین نه حکومت توتالیتر است و نه دموکراسی، بلکه رژیمی توتالیتر است با مشروعیتی تردید پذیر. این حکومت شدیداً به نظامیان و سرویس‌های امنیتی داخلی برای حفظ نظام داخلی وابسته است. خطر ملی‌گرایی در چین، بسیار زیاد است و در صورت توقف رشد اقتصاد و حکومت چین برای حفظ خود به ناسیونالیسم روی خواهد آورد. بعضی از تحلیل‌گران با توجه به تحلیل موارد تاریخی معتقدند ملت‌ها برای انتقال از توتالیتریسم به دموکراسی اغلب، با همسایگان خود درگیر می‌شوند. هم حکومت‌های مطلقه با ثبات و هم دموکراسی‌های با ثبات معمولاً کمتر به جنگ تمایل دارند (منس فیلد و اسنیدر، 1995: 38-5). توسل به ناسیونالیسم اغلب، با نیروی نظامی و قربانی کردن دشمنان ملت در داخل و خارج صورت می‌گیرد

(اسنیدر، 2000: 158). لیبرال‌های بدبین اظهار می‌دارند، خوب یا بد، ایالات متحده کشوری عمیقاً ایدئولوژیک است و سیاست خارجی آن همیشه بر اساس ایدئال‌ها شکل گرفته است، حتی زمانی که ممکن است این ارزش‌ها با منافع مادی آن تضاد داشته باشد (مد، 2001). آنها نگرانند که شخصیت متفاوت رژیم‌های ایالات متحده و چین می‌تواند دوری باطل از تقویت سوءظن متقابل و ترس بین دو کشور ایجاد کند. دیدگاه امریکایی‌ها به چین به عنوان کشوری توتالیتار بر اساس شاخص حقوق بشر، اعدام گروه‌های مذهبی، محدودیت اینترنت و اقدامات خصمانه علیه تایوان و غیر است. این دیدگاه، باعث شک رهبران چین به مقاصد امریکا شده است و در نتیجه دور باطل شک و سوءظن میان دو کشور را تقویت کرده است (اکسینبو، 1998: 132-135).

برای واقع‌گرایان، امروزه تنها ویژگی مهم جمهوری خلق چین قدرت روبه‌افزایش آن است و هر چیز دیگری، شامل روابط چین و امریکا تابع این حقیقت است. رشد اقتصادی چین از زمان شروع اصلاحات اقتصادی در سال 1978، بسیار سریع بوده است. تولید ناخالص ملی این کشور به سرعت افزایش یافت و می‌تواند تا اواسط دهه دوم قرن 21، دو برابر شود. رشد سریع اقتصادی و تولید ناخالص ملی به چین این امکان را داده که ارتش و تجهیزات نظامی خود را توسعه دهد. دلایل خوبی وجود دارد که می‌توان انتظار داشت چین توانایی ساخت و گسترش سیستم‌های نظامی خود در سال‌های پیش روی است (آنوال ریپورت، 2004).

3. اهداف استراتژیک چین

استراتژی کلان فرایندی سه‌مرحله‌ای است: تعیین منافع امنیتی حیاتی دولت و شناسایی تهدیدات این منافع و تصمیم‌گیری درباره اینکه چگونه به بهترین شکل منابع دیپلماتیک و نظامی و اقتصادی دولت را برای حفاظت از آن منافع به کار گرفته شود (لاین، 1997: 86-124). در راستای این برداشت سه‌مرحله‌ای از استراتژی کلان، منافع امنیتی حیاتی چین چیست؟ منافع امنیتی طراحی شده چین را به‌طور کلی می‌توان در سه بخش خلاصه کرد: 1). حفاظت از کشور در برابر

تهدیدات خارجی؛ 2). کنترل جدایی طلبی و ممانعت از تایوان برای اعلام استقلال؛ 3). حفاظت از نظم داخلی و ثبات اجتماعی. چین برای حفاظت از این منافع باید توانایی‌های سیاسی و نظامی و اقتصادی خود را افزایش دهد. به طور خلاصه، باید گفت که چین باید رشد کند تا بتواند به اهداف بلندمدت و کوتاه‌مدت خود دست یابد.

1-3. اهداف کوتاه‌مدت: توسعه صلح آمیز

در حالی که اختلاف‌های زیادی در چین در رابطه با اهداف بلندمدت وجود دارد؛ اما به اهداف کوتاه مدت که در قالب توسعه صلح آمیز مطرح شده است، تقریباً اتفاق نظر وجود دارد. پکن این امر را تشخیص داده که برای ملتی که در حال رشد و قدرتمند شدن است، توسعه اقتصادی ضروری است و این هدف، تنها در محیطی بین‌المللی صلح آمیز اتفاق می‌افتد. افزون بر این، رشد اقتصادی همراه با ملی‌گرایی فزاینده می‌تواند مجدداً مشروعیت حزب کمونیست را در شرایطی فراهم کند که کمونیسم جذابیت خود را بین توده مردم از دست داده است. درحقیقت، پکن مشکلات داخلی و خارجی زیادی دارد که باید بر آنها غلبه کند. به لحاظ داخلی، پکن باید رشد اقتصاد خود را تداوم بخشیده و در عین حال نظم و انسجام داخلی خود را حفظ کند. به لحاظ خارجی نیز پکن باید واکنش‌های احتمالی دیگر دولت‌ها به خصوص آمریکا را در رابطه با رشد چین در نظر داشته باشد. هنگامی که بوش در سال 2001، روی کار آمد، به پکن به عنوان رقیبی استراتژیک نگاه کرد و در مقایسه با گذشته، رویکرد خصمانه‌تری را در رابطه با پکن برگزید. حملات تروریستی 11 سپتامبر، کانون توجه حکومت آمریکا را به مقابله با تروریسم تغییر داد و از این طریق، چین فرصتی استراتژیک برای افزایش قدرت خود به دست آورد؛ ولی به نظر می‌رسد که با به نتیجه رسیدن نسبی تلاش‌های آمریکا برای مقابله با تروریسم، ممکن است فرصت استراتژیک چین هم به پایان برسد. در مجموع، می‌توان گفت که چین دست‌کم در کوتاه‌مدت تلاش می‌کند از خود برای محیط پیرامونی تصویری پیش‌بینی‌پذیر و مسئول و مستقل ارائه کند و در لوای آن به اهداف بلندمدت خود دست یابد.

3-2. اهداف بلندمدت چین: تفوق منطقه‌ای و گسترش

مطالعات نشان می‌دهند که چین در عرصه‌هایی، همانند قدرتی واقع‌گرا عمل می‌کند و به قول توماس کریستین سن¹ به مرجع اصلی سیاست واقع‌گرا در جهان پس از جنگ سرد تبدیل می‌شود (کریستن سین، 1996: 37-52). در مطالعه استراتژی کلان چین، رویکرد واقع‌گرایی می‌تواند نقطه شروع با ارزشی برای بحث فراهم آورد. نظریه واقع‌گرایی روابط بین‌الملل پیش‌بینی می‌کند که هدف بلندمدت استراتژی کلان چین تبدیل شدن به قدرتی برتر در آسیاست. در جهانی که هیچ قدرت مرکزی برای حفاظت از ملت‌ها در برابر تجاوز وجود ندارد، قدرتی بزرگ تلاش می‌کند تا نسبت به دیگر کشورها قدرت بیشتری به دست آورد تا نظام منطقه‌ای و جهانی را تحت سلطه خود درآورد تا بتواند قواعد بازی خود را به دیگران دیکته کند.

در قرن نوزدهم، ضعف نسبی چین به قدرتهای غربی و ژاپن، این امکان را داد که به حاکمیت و منافع سرزمینی این کشور دست‌اندازی کنند. برای نجات از رنج و سختی نسل‌های بعدی، رهبران چین از زمان جنگ تریاک در سال 1839، تلاش خود را برای بازسازی ملتی قدرتمند آغاز کردند. آنها این مسئله را درک کردند که سیاست‌های بین‌المللی در برابر تجاوز دیگران شکننده است و بهترین امنیت قدرتمندی است. ایجاد کشوری قدرتمند، اصلی‌ترین هدف رهبران چینی بوده است؛ زیرا عصر حقارت چین اثبات کرد که قدرت، کلید بقاست و بنای کشوری قدرتمند و رسیدن به تفوق منطقه‌ای، خواسته اصلی و هدف بلندمدت چین معاصر است.

واقع‌گرایان معتقدند که در طول تاریخ، قدرت‌های در حال خیزش، به ایجاد مشکلات در نظام بین‌الملل تمایل داشته‌اند و این بدون توجه به نوع حکومت است. درست مثل زمانی که ایالات متحده دموکراتیک و آلمان دارای حکومت مطلقه در زمان خیزش، چنین رفتاری را از خود نشان دادند. ساموئل هانتینگتون تأکید می‌کند «گسترش خارجی بریتانیا، فرانسه، آلمان و ژاپن، اتحاد شوروی و ایالات متحده با مراحل از صنعتی شدن شدید و توسعه اقتصادی همراه بوده است (هان تینگ‌تون، 1991: 12). دلایل وجود این الگو به رشد کشورها بازمی‌گردد. قدرت‌های در حال

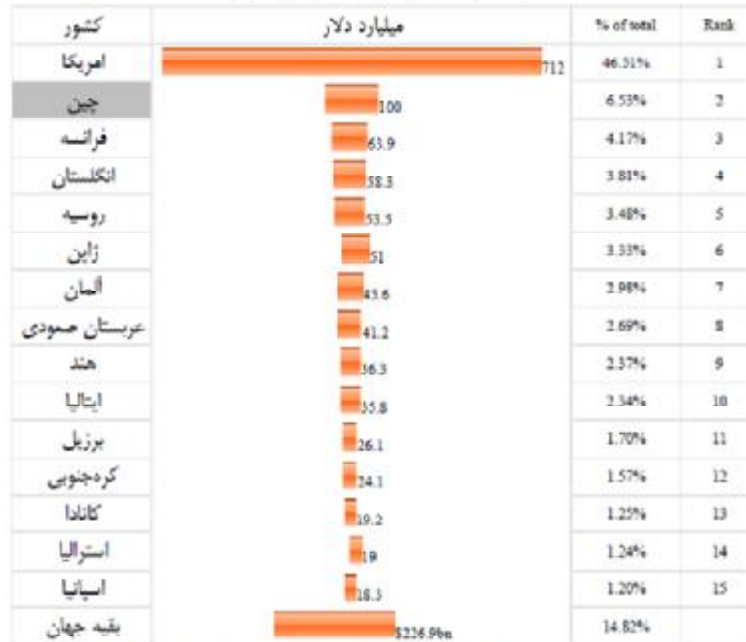
1. Thomas christensen

خیزش، نه تنها امنیت مرزهای خود، بلکه فراتر از آن را می‌بینند و به بازارها، مواد خام و مسیرهای حمل و نقل، حمایت از شهروندان در خارج از کشور و دفاع از متحدان و دوستان خارجی و ترویج ارزش‌های خود می‌اندیشند. این ارتباط میان قدرت‌های در حال رشد و گسترش منافع توسط رابرت گیلپین¹ به طور خلاصه، بیان شده است: «هرچقدر کشور قوی‌تر و ثروتمندتر باشد... مجموعه بزرگ‌تری از اهداف امنیتی و رفاهی را نسبت به کشورهای دارای ثروت و قدرت کمتر انتخاب خواهد کرد» (گیلپین، 1981: 22-23).

قدرت‌های مستقر برای مواجهه با قدرت‌های در حال خیزش، از استراتژی‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. قدرت مسلط یا اتحادی از قدرت‌های موجود، برای مواجهه با تهدید قدرت در حال خیزش ممکن است از زور برای نابودی آن استفاده کنند. در روشی کمتر مخاصمه‌آمیز، قدرت‌های مستقر تلاش می‌کنند قدرت در حال خیزش را ارضا کرده و آن را در نظم بین‌المللی موجود درگیر و مسئول کنند؛ اما گاهی اوقات، اهداف قدرت در حال خیزش فراتر از ارضای مسالمت‌آمیز آن به وسیله قدرت‌های مسلط است. برای مثال، آدولف هیتلر قدرت در حال خیزشی بود که جاه‌طلبی‌های آن به قدری گسترده بود که امکان ارضای آن توسط قدرت‌های موجود وجود نداشت. سیاست‌های موفقیت‌آمیز ایجاد تعهد برای آرام کردن قدرت در حال خیزش در تئوری ممکن است؛ اما در عمل ثابت شده است که اجرای آن بسیار دشوار است (تلیس، 2000: 197-229). واقع‌گرایان بدبین معتقدند که چین هم قدرتی در حال خیزش است و از قاعده و تاریخ قدرت‌های در حال خیزش دیگر جدا نیست. هانتینگتون با بیان ارتباط سرعت رشد درونی و گسترش خارجی در نمونه‌های گذشته، پیش‌بینی می‌کند که چین نیز بدون شک به اینچنین مرحله‌ای در دهه‌های آینده خواهد رسید (هان تینگ تون: 12). رشد بودجه نظامی چین در سال‌های اخیر و رسیدن این کشور به جایگاه دوم پس از امریکا، نشان از نارضایتی این کشور از وضع موجود در منطقه شرق آسیا و همچنین، نظم کنونی بین‌المللی است (زارع: 10). جدول زیر توزیع هزینه‌های نظامی جهان در سال 2009 را نشان می‌دهد:

1. Robert Gilpin

هزینه‌های نظامی در سال ۲۰۰۹ (میلیارد دلار)



Source: <http://www.globalissues.org/article/75/world-military-spending>

جان میرشایمر¹ نیز می‌گوید: «تا آن‌جایی که قدرت چین به رشد ادامه می‌دهد، چین مثل تمام هژمون‌های بالقوه قبلی، تمایل قوی دارد که هژمون واقعی شود. او معتقد است هدف هر قدرتی به حداکثر رساندن سهم خود از قدرت جهانی و تسلط اساسی بر سیستم است؛ بنابراین برای دستیابی به چنین قدرتی ناگزیر به سمت ایجاد هژمونی منطقه‌ای حرکت می‌کند (میرشایمر، 2001: 400). بعضی از تحلیل‌گران از این هم فراتر رفته و معتقدند که چین خطر برخورد با دیگران را می‌پذیرد و تاریخ اخیر چین را به عنوان «قرن تحقیر» می‌دانند که با شروع جنگ‌های تریاک در دهه 1840، شروع شد و فقط به علت ظهور قدرت‌های جهانی بعد از جنگ جهانی دوم پایان یافت. این تحلیل‌گران می‌گویند رهبران و مردم چین به پرستیژ و افتخار ملی بسیار حساس هستند و به‌ویژه درباره تهدیدهای پیرامون خود هوشیارند (گریس، 2004: 53-43).

1. John Mearsheimer

بعضی از آژانس‌های دولتی ایالات متحده، نتیجه‌گیری کرده‌اند که هدف رهبران کنونی چین بیشینه‌کردن نفوذ خود در آسیای شرقی نسبت به ایالات متحده است. به عبارت دیگر تبدیل شدن به قدرت برتر آسیا (The Worldwide Threat in Evolving Dangers in a Complex World, 2003). اگر این موضوعات به واقعیت نزدیک شود و ایالات متحده به سیاست قدیمی خود در جهان در مقابله با تسلط بر نیمی از اوراسیا توسط قدرت متخاصم ادامه دهد، صحنه برای تنش و رقابت استراتژیک میان دو غول پاسیفیک آماده خواهد شد.

پرسش مهم در اینجا، این است که آیا قدرت چین به میزان قدرت امریکا و شاید، حتی فراتر از آن خواهد رسید. این پرسش در تئوری واقع‌گرایی به انتقال قدرت معروف است. تئوری واقع‌گرایی درباره انتقال قدرت استدلال می‌کند که قدرتی در حال ظهور از وضع موجود جهان ناراضی است و برای رسیدن به میزان قدرت مسلط‌ناگزیر از رقابت یا حتی برخورد است (لانگین، 2009: 93). تئوری انتقال قدرت می‌گوید: با رسیدن چین به قدرت امریکا پتانسیل برخورد سیاسی یا حتی نظامی زیاد می‌شود. این دیدگاه معتقد است که اگر قدرتی در حال خیزش و ناراضی از نظم بین‌المللی به قدرت راضی برسد، نتیجه اغلب، به سمت برخورد است. این تئوری چالش آلمان تحت حکومت بیسمارک با قدرت بریتانیا قبل از جنگ جهانی اول را برای مثال مطرح می‌کند. با این وجود، این تئوری معتقد نیست که انتقال قدرت به طور اتوماتیک به جنگ منتهی می‌شود و قدرت امریکا و چالش بریتانیا بعد از جنگ جهانی دوم را به عنوان مثال مطرح می‌کند که به برخورد منتهی نشد (روسکرانس، 2006: 35-31).

اثبات وقوع تئوری انتقال قدرت برای امریکا و چین، فرایندی پیچیده و با متغیرهای بسیار است. ابتدا، باید این پرسش را مطرح کرد که آیا چین قدرتی ناراضی است یا در آینده نزدیک، به قدرتی ناراضی تبدیل خواهد شد. اگر این‌طور باشد قدم بعدی این پرسش است که آیا میزان این نارضایتی از قدرت امریکا یا نظام بین‌الملل، تحت تسلط امریکا به قدری قوی است که با وجود ریسک‌های آن مستقیماً به چالش با ایالات متحده خواهد انجامید. تاریخ اثبات کرده است که انتقال قدرت شکست‌خورده اغلب، می‌تواند برای طرف شکست‌خورده نتایج اسفباری

داشته باشد؛ به عنوان مثال، از دو جنگ جهانی می‌توان نام برد. همچنین این اجماع وجود ندارد که چین چه‌زمانی به قدرت امریکا خواهد رسید. نگرانی‌های داخلی چین، شامل اصلاح دولت و حفظ یک اقتصاد با ثبات، می‌تواند این کشور را از چالش مستقیم با غرب بر حذر دارد. به‌علاوه بسیاری از سیاست‌گذاران و تحلیل‌گران چینی سناریوی انتقال قدرت را با خیزش صلح‌آمیز یا توسعه صلح‌آمیز سیاست خارجی چین مغایر می‌دانند (تاممن و همکاران، 2000: 167-175).

4. استراتژی کلان امریکا

اگرچه استراتژی کلان امریکا اساساً به‌وسیله و بر اساس رهیافت‌های واقع‌گرایی طراحی می‌شود؛ اما تأثیر رویکردهای لیبرالی بر آن را نیز نمی‌توان انکار کرد. در واقع، باید گفت که استراتژی کلان امریکا ترکیبی از ایده‌لیسم و واقع‌گرایی است. این رویکرد را که بیشتر بر مؤلفه‌های قدرت نرم امریکا تأکید دارد، می‌توان در سه شاخه خلاصه کرد:

لیبرالیسم سیاسی با عنوان نظریه صلح دموکراتیک نیز شناخته می‌شود؛ لیبرالیسم تجاری؛ نهادگرایی لیبرال.

ادعای محوری لیبرالیسم سیاسی این است که دولت‌های دموکراتیک باهم نمی‌جنگند و همچنین نباید در روابط متقابلشان از زور و تهدید نظامی استفاده کنند. لیبرالیسم تجاری نیز معتقد است که تجارت بین‌المللی و وابستگی متقابل باعث ایجاد و گسترش صلح می‌شود، یا حداقل احتمال جنگ را کاهش می‌دهد. نهادگرایی لیبرال نیز معتقد است که نهادها و رژیم‌های بین‌المللی با کاستن از حساسیت‌ها، خصوصیات آنارشیک سیستم را تعدیل کرده و باعث افزایش همکاری‌ها می‌شود. پس از پایان جنگ سرد، هدف آشکار امریکا تثبیت و گسترش هژمونی خود در نظام بین‌الملل بوده است. این موضوع ابتدا در مارس 1992 با عنوان (معروف به رهنمود طرح‌ریزی دفاعی پنتاگون)، در نیویورک تایمز منتشر شد. این طرح نشان می‌داد که هدف استراتژی کلان امریکا حفظ برتری این کشور به‌وسیله جلوگیری از ظهور رقیبی قدرتمند است. در سال 2001 نیز امریکا اعلام کرد که این کشور به دنبال حفظ موازنه قدرت مطلوب خود در مناطق کلیدی، مانند

آسیای شرقی و خلیج فارس و اروپاست و این هدف را با برتری نظامی قاطع خود تحقق خواهد بخشید. اما باید اذعان داشت که خیزش چین به عنوان قدرتی بزرگ، به صورت مستقیم و آشکار هژمونی جهانی امریکا را با چالش مواجه می‌کند و هدف روشن استراتژی کلان امریکا جلوگیری از افزایش قدرت چین در سلسله‌مراتب سیستمی است (زارع، 1388: 10)

5. معمای امنیت

حتی اگر اهداف سیاسی بزرگ‌تر، ایالات متحده و چین به طور خالص دفاعی باشد، معیارهایی که هریک از آنها برای امنیت خود برمی‌گزینند و اهداف خود را اجرا می‌کنند می‌تواند هشدار و تحریکی برای طرف دیگر به وجود آورد. این فرایندها در چندین جنبه از روابط جاری ایالات متحده و چین دیده می‌شود. با توجه به تایوان، هدف چین می‌تواند فقط جلوگیری از استقلال این جزیره باشد. رهبران چین ممکن است تمایل داشته باشند شرایط فعلی را با حفظ وضع موجود ادامه دهند؛ اما هرگز به جدایی این سرزمین رضایت نمی‌دهند. هدف ایالات متحده جلوگیری از اتحاد دوباره چین و تایوان با زور است. تهدیدات و بازسازی نیروهای نظامی چین این ترس را افزایش می‌دهد که چین در انجام اهداف خود از طریق کاربرد زور احساس قدرت می‌کند. واشنگتن ممکن است در جهت بازدارندگی کمک نظامی خود به تایپه را افزایش دهد و معیارهایی را برگزیند که اطمینان دهد در صورت حمله به تایوان مداخله خواهد کرد. این مراحل تقریباً چین را از استقلال تایوان در هراس بیشتری نگاه داشته و خود باعث می‌شود پکن تلاش‌های نظامی خود را تشدید کند و قدرت خود را افزایش دهد (روی، 2000: 96-76).

احتمالاً هدف چین از استقرار تعداد زیادی موشک بالستیک به منظور بازدارندگی تایوان از استقلال باشد؛ اما این استقرار نه تنها تهدیدی برای تایوان، بلکه برای ژاپن و ایالات متحده و دیگران در منطقه است. در جهت مقابل، هدف ایالات متحده در استقرار نوعی سیستم موشکی عملیاتی و دفاعی (TMD)¹ در جهت حفاظت از متحدان و دوستان ایالات متحده و پایگاه‌های خود و نیروهایش در

1. Tactical Missile Defence

غرب پاسیفیک است. توانایی چنین استقراری آشکارا، چین را تهدید و قدرت جلوگیری از گسترش منطقه‌ای این کشور را دارد، به‌خصوص اگر ایالات متحده این سیستم موشکی را به تایوان نیز گسترش دهد. پاسخ چین به این کار احتمالاً شامل مراحل اضافه کردن نیروهای عملیاتی و نیروهای بین‌قاره‌ای است که نگرانی ایالات متحده به مقاصد وی را بر می‌انگیزد (Mcdevitt, 2000: 177-186). از طرفی، روابط تجاری چین و تایوان در مجموع 102/3 میلیارد دلار، در سال 2007 بوده است که نسبت به سال قبل، 16/1 درصد افزایش داشته است. صادرات تایوان به چین در سال 2007، مجموعاً 74/28 میلیارد دلار بوده که با افزایش 17/3 درصدی همراه بوده است و واردات از چین 28/02 میلیارد دلار با افزایش 13/1 درصدی (Mainland endures position..., 2008). بنابراین؛ جنگ میان چین و تایوان نتایج اسفباری برای هر دو طرف به وجود می‌آورد. از طرفی، دو کشور امریکا و چین توافق کرده‌اند که چین سعی نکند با زور به دنبال ضمیمه کردن تایوان باشد و همچنین، موافقت کرده‌اند که تنها یک چین وجود دارد (هالپر، 2010: 20-18).

واقع‌گرایان خوش‌بین معتقدند که قدرت چین به آن سرعتی که بیان می‌شود در حال افزایش نیست و جاه‌طلبی‌های آن هنوز فروتنانه و حتی محافظه‌کارانه است. درباره معمای امنیت این واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که عوامل متفاوت دیگری در کار است که آثار آن را تخفیف می‌دهد و به حفظ روابط میان واشنگتن و پکن و از کنترل خارج شدن آن کمک می‌کند. این واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که چین ضعیف‌تر از آن است که ظاهر می‌شود و رشد قدرت آن در دهه‌های آینده کمتر از آن است که بیان می‌شود (سگال، 1999: 36-24). اگر این نرخ‌های رشد زیاد، بخواهد حفظ شود، در حوزه‌های اقتصادی و نظامی موانع اساسی وجود دارد، به‌ویژه فرایند گسترش اقتصادی ممکن است با آشوب‌های سیاسی و اجتماعی داخلی به‌راحتی گسسته شود، به‌علاوه حتی در نبود تحولات سیاسی، ممکن است رشد به‌طور محسوسی با مشکلات در ایجاد مؤسسات کارا و قانونی و مالی شفاف کند شود (لاردی، 1998). رشد کند یا ناهموار اقتصادی، گسترش سرمایه‌گذاری در قابلیت‌های نظامی را برای پکن دشوار خواهد کرد. عوامل غیراقتصادی، مثل کمبود در سازمان‌ها، آموزش، تربیت و توسعه، از پدیدار شدن چین به عنوان قدرتی نظامی

و درجه اول، جلوگیری می‌کند (کارمل، 2000). واقع‌گرایان معتقدند که در حال حاضر، قدرت ایالات متحده بیش از تمام قدرت‌های دیگر است و این کشور تنها ابرقدرت جهان است. در حال حاضر، نه‌چین و نه‌هیچ قدرت در حال خیزش دیگری منابع کافی برای رقابت با ایالات متحده را ندارند. این کشورها به جای موازنه قدرت به ¹bandwagoning به ایالات متحده روی می‌آورند. حقیقت فاصله زیاد ایالات متحده با کشورهای دیگر این احتمال را کاهش می‌دهد که رهبران چین یا کشورهای دیگر، بخواهند خودشان را متقاعد کنند که برای به‌دست‌آوردن منافع ایالات متحده، با این کشور وارد چالش شوند (ولفورد، 1999: 41-5).

واقع‌گرایان خوش‌بین معتقدند که بعضی از قدرت‌های در حال خیزش دارای اهداف انقلابی هستند. آنها به دنبال سرنگونی کل سیستم و قوانین و نهادهای بین‌المللی هستند؛ اما بعضی دیگر ممکن است فروتن باشند و اهداف محدودی داشته باشند. این دولت‌ها بیشتر تجدیدنظر طلب هستند (اصلاح‌طلب) تا انقلابی و به دنبال اصلاحات حاشیه‌ای وضع موجود هستند تا تغییرات اساسی (اسکولر، 1999: 22-18). این واقع‌گرایان معتقدند امروزه، چین برخلاف دهه‌های 1950 و 1960 قدرت انقلابی نیست. این کشور، هدف خود مبنی بر گسترش کمونیسم به سراسر آسیا را ترک کرده و درحقیقت دیگر طرف‌دار ایدئولوژی مارکسیست و لنینیست و مائوئیست نیست. تغییرات واقعی وضعیت موجود که رهبران چین به دنبال آن هستند نسبتاً محدود است: هم‌گرایی مجدد تایوان با سرزمین مادری؛ اصلاح بعضی از مرزهای موضوع اختلاف؛ پذیرش جامعه بین‌الملل به ادعاهای چین درباره بخش‌هایی از دریای جنوب چین. اگر این موضوعات به صورت صلح‌آمیز حل شود، چین به رتبه کشورهای راضی وارد خواهد شد (جونستون، 2003: 56-5). واقع‌گرایان خوش‌بین درباره معمای امنیت به سه مکانیزم خنثی‌کننده برای کاهش سوء تفاهم و برخورد میان دو کشور معتقدند: بعضی از واقع‌گرایان استدلال می‌کنند که ساختار در حال ظهور سیستم دوران جنگ

1. پیوستن دولتی کوچک به دولتی قوی‌تر به دو دلیل: (1) به دلیل ترس از قدرت نابرابر دولت قوی‌تر، دولت تهدیدشده انتخاب دیگری ندارد؛ (2) به دلیل طمع دولت تجدیدنظرطلب ثانویه در به‌دست‌آوردن منافع بیشتر از پیوستن به دولت تجدیدنظرطلب اصلی.

سرد آسیای شرقی اساساً دو قطبی است. با سقوط اتحاد شوروی و سمت‌گیری ژاپن به سوی توسعه اقتصادی، ایالات متحده و چین به عنوان دو قدرت منطقه‌ای باقی ماندند. آنها معتقدند سیستم دو قطبی همچنان می‌تواند در این منطقه با حضور امریکا و چین ادامه یابد. با این سیستم ثبات اساسی در منطقه حاکم خواهد بود و تحت این وضعیت دو قطبی دو قدرت برتر با بی‌اعتمادی به یکدیگر ناظر هستند. شکاف بزرگ میان دو قطب و دیگر کشورهای نظام، امکان تغییر جهت ناگهانی موازنه قدرت ناشی از تغییرات در وفاداری طرف‌های سوم را نیز کاهش می‌دهد (روس، 1999: 118-81). دوم اینکه، در طول جنگ سرد، مالکیت متقابل جنگ افزارهای هسته‌ای توسط دو قطب قدرت، باعث ایجاد محدودیت و بازدارندگی در رفتار آنها بود. بر این اساس، دو کشور چین و امریکا نیز وارد بازدارندگی متقابل شده‌اند و نه تنها مانع بزرگی علیه جنگ فراگیر است، بلکه محدودیتی قوی هم برای جنگ محدود و هم رفتار بحران است (گلدستین، 1998: 70).

در نهایت، این واقع‌گرایان معتقدند که جغرافیا، ثبات روابط نوظهور امریکا و چین را بسیار تقویت خواهد کرد. از این نظر ایالات متحده قدرتی دریایی است. منافع و حوزه نفوذ آن در سواحل حوزه دریایی شمال شرق و آسیای جنوب شرقی احتمالاً باقی خواهد ماند. در مقابل، چین از نظر تاریخی قدرت زمینی است. حوزه نفوذ طبیعی این کشور، شامل آسیای مرکزی و حوزه قاره‌ای آسیای جنوب شرقی است. این واقع‌گرایان معتقدند که این حوزه‌های نفوذ با یکدیگر هم‌پوشانی ندارند. شبه‌جزیره کره و تایوان و جزایر اسپرتلی¹ مشروط به اینکه نکات مربوط به این سه منطقه، به طور صحیح، در آنها مدیریت شود؛ در نتیجه دلیل یا فرصت کمی برای ایالات متحده و چین وجود دارد که به برخورد مستقیم کشیده شود. این وضعیت درست برعکس شرایط جنگ سرد و هم‌پوشانی حوزه‌های نفوذ دو کشور در اروپا و امریکا و اتحاد شوروی است که تنش زیاد و خطر درخور توجهی، به‌ویژه در مراحل اولیه رقابت ابرقدرتی ایجاد کرد (Mcdevitt, 2001: 101-105).

درباره روابط امریکا و چین، سازه‌انگاران خوش‌بین به‌طور کلی بر امکان افزایش مشارکت چین در نهادهای بین‌المللی مختلف تأکید دارند. این مشارکت به

1. Spratly

تغییر در فرهنگ استراتژیک هنجارهای رفتاری پذیرفته‌شده بین‌المللی توسط رهبران آنها و در نهایت تصورات آنها از هویت ملی منتهی می‌شود. برخلاف لیبرال‌های خوش‌بین که بر نقش نهادها در تغییر ظرفیت محاسبات هزینه‌فایده تصمیم‌گیران منطقی تأکید دارند. سازه‌انگاران معتقدند که تعاملات تکراری می‌تواند عقاید اصولی و منافع و گروه‌بندی فکری کسانی که در آن شرکت دارند را به طور واقعی تغییر دهد. ممکن است واقعیت داشته باشد که بخش مهمی از رهبران چین هنوز در بند عقاید از مد افتاده حاصل جمع جبری صفر روابط بین‌الملل هستند. ممکن است این عقاید، به طور عمیقی میان رهبران سنتی چینی وجود داشته باشد و فنون آن در آکادمی‌های نظامی تدریس و تزییق شود، همانند وجود آن در شخصی که در فرهنگ چینی پرورش می‌یابد. موضوعی که جانستون از آن به عنوان پارادایم «parabellum» یاد می‌کند می‌تواند در طول زمان با تماس‌های مکرر بین دولتمردان، دانشجویان، سربازان چینی و شرکای خارجی کمتر تقدیرگرا منعطف شود. سازه‌انگاران معتقدند که دقیقاً این نوع از تعاملات بین دانشمندان و متخصصان کنترل تسلیحات غربی و شوروی بود که به تغییر سیاست اتحاد شوروی در دهه 1980 کمک کرد و جنگ سرد را به طور صلح‌آمیز پایان داد فرایند مشابهی از تکامل فکری (جانستون و اوان، 1999: 287-320) از طریق تحریک خارجی در چین کاملاً امکان‌پذیر است و درحقیقت به نظر بعضی از خوش‌بینان ممکن است از قبل به خوبی در حال اجرا باشد.

به طور هم‌زمان، همان‌طور که فرهنگ استراتژیک چین تغییر می‌کند، رهبران آن ممکن است در سطح وسیع‌تری به سمت هنجارهای لیبرالی ضروری و انتظارات مدنظر رفتار بین‌المللی گرایش پیدا کنند. دوباره اینجا مکانیزم در حال فعالیت، فقط محاسبه منافع مادی نیست، بلکه فرایندی از اجتماعی‌شدن است که تمایلات عمیق چین را در پذیرش به عنوان کشوری مدرن و پیشرفته و شهروندی در جایگاه خوب جامعه جهانی انعکاس می‌دهد. تمایلات اخیر چین، برای ورود به نهادهای بین‌المللی چندجانبه‌گرا، مثل پیمان منع جامع آزمایش‌های هسته‌ای (CTBT)² این

1. یعنی اگر آرزوی صلح داری برای جنگ آماده باش

2. Comprehensive Nuclear-Test-Ban Treaty

حقیقت را منعکس می‌کند که رهبران چین به انگیزه‌های اجتماعی حساس‌تر شده و به منفور شدن و اهمیت بیشتری دارند (Johnston & Evans, 1999: 256). در حالی که در طول سال‌های گذشته، حاکمان چین از حضور در نهادهای بین‌المللی با این عقیده که محدودیت‌های غیرقابل قبولی بر آزادی عمل آنها وضع می‌کند، اجتناب می‌کردند امروزه آنها کاملاً آمادگی و اشتیاق خود را برای پیوستن به این نهادها اعلام می‌کنند و به بسیاری از آنها پیوسته‌اند. بنابراین، حضور و تغییر هنجارها مکانیزم‌های تقویت‌کننده متقابل است؛ هرچقدر چین بیشتر در گستره نهادهای منطقه‌ای و جهانی قرار گیرد، عقاید و انتظارات رهبران آن با اجماع جهانی در حال ظهور که آن نهادها تجسم می‌کنند، بیشتر همراه می‌شود (الگاپا، 1998:676-611).

بعضی سازه‌انگاران معتقدند که حتی در بهترین وضعیت، تغییرات در درازمدت اتفاق می‌افتد و ممکن است سال‌ها و حتی دهه‌ها دیالوگ و تبادل را نیاز باشد. توماس برگر¹ ادعا می‌کند که «منبع اصلی بی‌ثباتی در آسیای امروز در ساخت ویژه هویت و منافع ملی در بخشی از بازیگران اصلی منطقه‌ای است» (برگر، 2000: 420). تصورات متقابل چین و امریکا حداقل در دوران کنونی، تقریباً بسیار پیچیده نیست. اگرچه همان‌طور که قبلاً گفته شد میزان محسوسی از سوءظن میان دو طرف وجود دارد.

روابط متقابل تکراری می‌تواند هویت‌های قبلی را فرسایش داده و ساختارهای اجتماعی موجود را تغییر دهد؛ اما با این وجود آنها را تقویت نیز می‌کند. درحقیقت، همان‌طور که ونت بیان کرده، گرایش هر ساختاری به عقاید و انتظارات زمانی که به وجود آمد، حقیقتی اجتماعی و عینی می‌شود که بعضی رفتارها را تقویت و بعضی دیگر را ترغیب می‌کند. بنابراین، در موقعیت رقابت شدید و اعتماد کم، حالات خودانکاری به قصد کاهش تنش‌ها به تفسیر غلط یا انتفاع تعبیر می‌شود، در نتیجه احتمال تکرار آنها کم می‌شود. شرکت‌کنندگان در سیستم اجتماعی مستقر ممکن است علاقه زیادی به حفظ نقش ثابت هویت‌های مربوطه داشته باشند که بخشی از آن به دلیل نیاز روان‌شناختی برای کاهش ابهام و نگرانی است. تماس مداوم با دیگران، به‌ویژه با آن‌هایی که هویت‌های موجود را به چالش می‌کشند، می‌تواند به

1. Thomas Berger

تصور تهدید منتهی شود و باعث مقاومت در مقابل تغییر خود و بنابراین تغییر اجتماعی شود (ونت، 1992: 411). تصور این فرایند در روابط جاری چین و امریکا مشکل نیست. انتقاد ایالات متحده از وضعیت حقوق بشر در چین، احتمالاً باعث تقویت این تفکر می‌شود که ایالات متحده به دنبال تحلیل بردن رژیم کنونی چین است. با وجود تمام ادعاهایی که می‌شود، هیچ ضمانتی وجود ندارد که تکرار تماس‌ها میان نیروی نظامی ایالات متحده و چین اعتماد به وجود آورد یا هریک از دو طرف دیگری را کمتر تهدید کند (شامباگ، 2000: 110).

6. همکاری و رقابت و برخورد

هریک از استدلال‌هایی که در اینجا موضوع بحث قرار گرفت و در جدول 1 خلاصه شده است، حداقل از نظر ظاهری پذیرفتنی است و می‌تواند با شواهد تجربی از روابط دوران معاصر امریکا و چین یا با تاریخ سیاست‌های قدرت‌های بزرگ تقویت شود. درحقیقت، در هریک از سه تئوری مطرح‌شده، مقداری از واقعیت وجود دارد. و شاید در همه آنها مکانیزم‌هایی است که در بیان هم‌زمان مطلب کاربرد دارد. پرسش‌های واقعی، شامل قدرت مقایسه و تأثیرات ترکیبی این مکانیزم‌هاست.

جدول شماره 1. آینده روابط امریکا و چین بر اساس دیدگاه‌های خوش‌بینانه و بدبینانه تئوری‌های روابط

بین‌الملل

تئوری‌های روابط بین‌الملل	خوش‌بینانه	بدبینانه
لیبرالیسم	وابستگی متقابل نهادهای سازمان‌های بین‌المللی دموکراسی	رژیم چین: اقتدارگرا یا غیرقابل اعتماد خطرات انتقال قدرت رژیم امریکا: مبارزه برای دموکراسی آثار متقابل
واقع‌گرایی	قدرت چین: محدود اهداف چین: محدود معمای امنیت: خاموش	قدرت چین: در حال خیزش اهداف چین: گسترش معمای امنیت: شدید
سازمان‌نگاری	هویت‌ها و فرهنگ‌های استراتژیک و هنجارها: انعطاف‌پذیر و نرم از طریق تماس‌های نهادی	سخت و انعطاف‌ناپذیر از طریق شوک و بحران

Source: MIT Press

می‌توان با استعاره‌ای ساده فیزیکی به بیان این مطلب کمک کرد. روابط معاصر امریکا

و چین، شامل آرایه‌ای از عناصر همکاری و رقابت است و این روابط روی طیفی قرار دارد که یک طرف همکاری خالص و طرف دیگر آن رقابت نامحدود و برخورد قرار دارد.

تصویر شماره 1. تضاد نیروهای سببی

همکاری خالص x_t ————— x_{t+1} ————— همکاری خالص

نیروهای متمایل به سمت همکاری ←————→ نیروهای متمایل به سمت برخورد

بدبین

لیبرال‌ها
واقع‌گراها
سازه‌انگاران

خوش‌بین

لیبرال‌ها
واقع‌گراها
سازه‌انگاران

Source: Mit Press

امروزه، دو نیرو در کار است، یکی نیروهای سببی که روابط را به طرف برخورد سوق دهد (دیدگاه‌های بدبینان) و دیگری، یعنی نیروهای اثر متقابل (تأکید خوش‌بینان) که تمایل به تقویت صلح دارد. آینده روابط چین و آمریکا به وسیله برخورد بین این دو مجموعه از نیروهای مخالف تعیین می‌شود. در تصویر 1، نیروهای متمایل به سمت همکاری، قوی‌تر از نیروهای متمایل به سمت رقابت ترسیم شده است. در نتیجه، پیشرفت روابط با گذشت زمان، حرکت از حالتی که تحت تسلط جنبه‌های رقابتی است (x_t) سمت جنبه‌هایی است که در آن عنصر همکاری بیشتر وجود دارد (x_{t+1}) چگونه می‌توان مجموعه مکانیزم‌های سببی بیان‌شده را برای شکل‌دادن آینده روابط چین و آمریکا ترکیب کرد؟ سه طبقه‌بندی از پاسخ‌ها به این پرسش وجود دارد که هر یک به طور خلاصه، در زیر بیان می‌شود، با نتیجه‌گیری از یکی از آنها که به نظر می‌رسد احتمال وقوع آن بیشتر است. بنابراین، در روابط آینده چین و آمریکا سه احتمال را می‌توان در نظر گرفت:

1-6. احتمال اول: برتری ساده پارادیمی

نظریه پردازان (معمولاً لیبرال‌های خوش‌بین یا واقع‌گرایان بدبین) معتقدند که مکانیزم‌هایی که آنها تشخیص داده‌اند به قدری قوی است که از آثار هر نیروی دیگری، چه نیروهای مخالف و چه نیروهای تقویت‌کننده، مهم‌تر است. بنابراین،

واقع‌گرایی بدبین استدلال خواهد کرد که قدرت مفروض چین به رشد خود ادامه می‌دهد و جمهوری خلق چین به طور اجتناب‌ناپذیری به سمت برخورد با ایالات متحده، بدون توجه به هر تغییری که ممکن است در شخصیت داخلی رژیم رخ دهد، هدایت خواهد شد. در این دیدگاه، خصومت‌ها و سوءظن‌های متقابل که بدبینان لیبرال و سازه‌انگاران به آن به عنوان علت‌های توزیع برخورد احتمالی می‌نگرند، فقط محصول فرعی روابط انتقال قدرت بین ایالات متحده و جمهوری خلق چین است. از طرفی، مکانیزم‌های ایجاد صلح توسط خوش‌بینان تأکید شده است. واقع‌گرایان خوش‌بینی که معتقدند جاه‌طلبی‌های چین محدود خواهد بود (با فرض رشد مجدد قدرت چین). یا این عقیده آنها که جغرافیا یا تکنولوژی (با معاهدات کنترل تسلیحات) می‌تواند معمای امنیت را خاموش کند، احتمالاً در مسیر نادرستی گام برداشته‌اند و شاید نباید حتی به عنوان واقع‌گرا در نظر گرفته شوند. همان‌طور که در گذشته ثابت شد که اکسیرهای لیبرالی تجارت و نهادهای بین‌المللی برای حفظ صلح بین قدرت‌های بزرگ مخالف کافی نخواهد بود. تصور آنکه دیالوگ بین مقامات رسمی دولت‌های ایالات متحده و چین به هم‌گرایی هنجارها و هویت‌ها و فرهنگ‌های استراتژیک منتهی خواهد شد کمی دور از ذهن است. با بازگشت به تصویر 1. اگر این تأکیدها صحیح باشد. جهت اشاره به سمت برخورد بسیار بزرگ‌تر از جهت مخالف آن خواهد بود و این تفکر بیشتر توسط واقع‌گرایان بدبین حمایت می‌شود. هر لیبرال کاملاً خوش‌بین زنجیره‌ای خطی مشابه از استدلال را برای رسیدن به نتایج مخالف دنبال می‌کند. بنابراین، حتی همان‌طور که چین ثروتمند و قدرتمند می‌شود، نیروی جذب منافع اقتصادی مشترک و آثار تسکین‌دهنده هم‌گرایی سازمانی برای ممانعت از هر گونه چشم‌انداز درگیری مستقیم کافی خواهد بود. انتقال اجتناب‌ناپذیر چین به دموکراسی به طور مؤثری احتمال جنگ میان ایالات متحده و چین را منتفی خواهد کرد و مسیر را برای سازش بادوام بین دو قدرت بزرگ هموار خواهد کرد. تمام نیروهایی که ممکن است مخالف این تحول باشند در نگاه به گذشته و جابه‌جایی‌های بزرگ تاریخی به نظر ضعیف و بی‌اهمیت شده‌اند.

2-6. احتمال دوم: تأثیرات افزایشنده

احتمال دوم آن است که آینده به وسیله ترکیب آثار نیروهای سببی هم‌تراز مشابه تعیین خواهد شد؛ بنابراین، عمیق‌ترین و اساسی‌ترین علت پدید آمدن رقابت چین و امریکا ممکن است به خوبی از نوع رقابت قدرت سیاسی خام باشد که توسط واقع‌گرایان بدبین تأکید می‌شود. اگرچه همان‌طور که پیشنهاد شد پویایی قدرت‌های سیاسی می‌تواند به وسیله دیگر نیروهای تقویت شود که خارج از نظر رئالیست‌هاست. همان‌طور که بعضی از لیبرال‌های بدبین پیشنهاد می‌کنند، تکامل روابط امریکا و چین ممکن است قویاً با عوامل ایدئولوژیکی شکل گیرد. البته، اگر چین به جای دولت اقتدارگرای تک‌حزبی لیبرال، دموکراسی بود، تصورش آسان است که امریکایی‌ها با ادامه گسترش قدرت ملی آن احساس تهدید نخواهند کرد. تقویت تصویرهای خصمانه و هویت‌های متضاد که سازه‌انگاران بدبین درباره آن نگرانند، همچنین می‌تواند نقش مهمی در این فرایند ایفا کند. اگر امریکایی‌ها یا چینی‌ها (یا هر دو) متقاعد شوند که شراکت آنها با دشمنی انعطاف‌ناپذیر همراه است؛ بنابراین برخورد اجتناب‌ناپذیر است و بدون شک طوری عمل می‌کنند که آن را بسیار بیشتر می‌کند.

عوامل تأکیدشده به وسیله شاخه‌های مختلف نظریه‌پردازان خوش‌بین نیز می‌تواند یکدیگر را متقابلاً تقویت کند. برای مثال، ممکن است فرایندهای رشد اقتصادی و نهادهای بین‌المللی و آزادسازی داخلی که خوش‌بینان لیبرال به آن امید دارند، به تدریج روی روابط ایالات متحده و چین تأثیر عمیق به جای گذارد. منعطف‌شدن فرهنگ‌های استراتژیک و هم‌گرایی هنجاری که سازه‌انگاران خوش‌بین به آن معتقدند نیز می‌تواند سال‌ها طول بکشد. در ضمن اگر قدرت چین نسبتاً آهسته رشد کند و اگر جاه‌طلبی‌های آن محدود باقی بماند و اگر معمای امنیت خاموش باشد، چشم‌انداز رودررویی مستقیم به ویژه در آینده نزدیک محدود باقی بماند؛ در نبود مکانیزم‌های مشخص شده توسط واقع‌گرایان خوش‌بین ممکن است چشم‌انداز صلح به ویژه در آینده نزدیک زیاد خوب نباشد.

3-6. احتمال سوم: تأثیرات متقابل

در نهایت، این امکان بسیار قوی است که بعضی از نیروهای گروه‌بندی‌شده بالا که ثابت شده با یکدیگر در تقابل هستند، گاهی باعث تقویت یکدیگر شوند. آینده روابط چین و امریکا احتمالاً به طور خلاصه توسط چیزی تعیین می‌شود که جان لوئیس گدیس از آن به نام «آتش خودی»¹ بر گرایش‌های متضاد افزون بر هم‌گرایی گرایش‌های مکمل یاد می‌کند (گادیس، 1992: 44). در حقیقت، دو جهت مخالف تصویر شده در تصویر 1 از قدرت نسبتاً مساوی برخوردارند؛ بنابراین، اگر این طور باشد، اساس کاراکتر ترکیبی روابط چین و امریکا، شاید با کمی نوسان محدود با تغییرات تناوبی به طرف همکاری بیشتر یا رقابت افزون‌تر اما بدون گرایش روشن به یکی از دو جهت، تغییر فاحشی نخواهد کرد. این ویژگی توجیه‌پذیر روند حوادث از سال 1989 است. دلایلی وجود دارد که باور کنیم این الگو در آینده نزدیک و شاید فراتر از آن تقویت خواهد شد.

در آینده‌ای نزدیک، همانند گذشته اخیر، مکانیزم‌های القایی رقابت که به وسیله دیدگاه‌های بدبینانه مشخص شده به اعمال نفوذ قوی ادامه خواهد داد. دو تا از مهم‌ترین عوامل این طرف معادله نرخ رشد قدرت مادی چین و مسیر توسعه نهادهای سیاسی داخلی آن خواهد بود. اگر جمهوری خلق چین به رشد ثروت و قدرت خود بدون آزادسازی سیاسی محسوس ادامه دهد، گرایش‌های رقابت‌آمیز با ایالات متحده باقی خواهد ماند و احتمالاً با عملکرد معمای امنیت تقویت می‌شود. ترس متقابل ریشه‌ای ایدئولوژیکی و سوءظن و شاید با گسترش جاه‌طلبی‌های رهبران مستبد چین حادث‌تر خواهد شد. حتی بدون بحران مهم تغییر استحاله‌ای، در چنین وضعیتی تصاویر خصمانه طرف دیگر می‌تواند در هر دو جامعه سرایت کند و ممکن است انگیزه‌های سیاسی داخلی برای سیاست‌های دشوارتر و مقابله‌ای‌تر نیز رشد کند.

دست‌آوردهای متقابل گسترش روابط اقتصادی تنها مهم‌ترین نیروی القای صلح در رابطه چین و امریکا باقی خواهد ماند. هزینه‌های بالقوه برخورد بین دو قدرت، به‌ویژه با وجود سلاح‌های هسته‌ای هر دو کشور نیز باید برای حفظ

1. Fratricide

انگیزه‌های رقابتی در درون محدوده‌ها کمک کنند و هر دو طرف از داخل شدن به هر وضعیتی که می‌تواند باعث ریسک برخورد شود احتیاط کنند.

اصلاحات ساختاری چین هنوز ادامه دارد. عوامل اصلاحات به یکدیگر وابسته هستند. سالم‌سازی بانک‌ها منوط به موفقیت اصلاح شرکت‌های دولتی است و آن نیز در گرو عملکرد مکانیسم‌های قدرتمند تأمین اجتماعی است. مراحل بعدی اصلاحات، شامل کاستن از نفوذ دولت در اقتصاد و تقویت بخش خصوصی خواهد بود؛ اما این پرسش وجود دارد که این اصلاحات تا کجا ادامه خواهد یافت؟ به نظر می‌رسد که ادامه اصلاحات در آینده به فضای باز سیاسی و توسعه سیاسی نیاز دارد که از اصول اصلی اقتصاد بازار آزاد و سرمایه‌داری است؛ بنابراین، نظام سرمایه‌داری هدایت‌شده چین در نهایت به آزادی‌سازی سیاسی و کم‌کردن کنترل دولتی نیاز دارد تا بتواند به اهداف اصلی اقتصاد بازار دست یابد (میرکوشش، 1387:294).

آیا گرایش‌های ذاتی فزاینده، رقابت در رشد ثروت و قدرت چین سرانجام می‌تواند به وسیله گرایش‌های همکاری ایجادشده از آزادسازی نظام سیاسی داخلی آن مهار شود؟ این یک احتمال است؛ اما به هیچ‌وجه قطعی نیست. اگر نظر واقع‌گرایان بدبین درست باشد، سیاست‌های پی‌گیری‌شده به وسیله چین دموکراتیک در حال خیزش از سیاست‌های دولتی اقتدارگرای در حال خیزش زیاد متفاوت نخواهد بود.

امکان تصور تغییری ناگهانی با اصلاحات سیاسی داخلی در چین، می‌تواند مسیر توسعه روابط میان آمریکا و چین را هموارتر کند. اگرچه هم‌زمان تصور بحران پیش‌بینی‌نشده و بد مدیریت‌شده، مثل تایوان یا کره شمالی یا آسیای جنوبی می‌تواند به نتایج متضاد منتهی شود. اگر ایالات متحده و چین به طریقی از رقابت محدود به رودررویی چرخش کنند، روابط آنها یک‌شبه تغییر خواهد کرد. تجارت و دیپلماسی از هم گسیخته خواهد شد و چشم‌انداز روابط حسنه واقعی بین دو قدرت پاسیفیک را می‌تواند برای یک نسل یا بیشتر به تأخیر اندازد.

نتیجه‌گیری

چین ممکن است به‌زودی به قدرتی جهانی تبدیل شود؛ اما در بسیاری از زمینه‌ها هنوز به پیشرفت نیاز دارد. در حالی که ثروت و قدرت چین بیش‌ازپیش روبه‌افزایش است. جامعه بین‌المللی اکنون بر این باور است که چین سزاوار است که به عنوان قدرتی بزرگ شناخته شود و مورد احترام قرار گیرد. چین با ترکیبی از تحرک اقتصادی و مهارت دیپلماتیک و اهمیت‌ندادن به عنوان «خطر جدی چین» برای جامعه جهانی، توانسته است به برتری امپراطوری گذشته خود در آسیا نزدیک شود. چین با پرکردن خلایی که فروپاشی اتحاد شوروی سابق بر جای گذاشت، اکنون بیش از هر کشور دیگری می‌تواند به عنوان ابرقدرت، رقیب امریکا در جهان به‌شمار آید. این موضوع که قدرت اقتصادی، قدرت نظامی به دنبال دارد، دور از ذهن نیست. آیا چین به دنبال قدرت اقتصادی به سمت برتری نظامی نیز خواهد رفت؟ پس از ظهور کمونیسم در چین، این کشور به‌مدت 40 سال از نظر دیگر دول آسیا کشوری فقیر و خطرناک به‌شمار می‌آمد که باید از آن پرهیز می‌کردند؛ اما چین با دست برداشتن از عقاید خود، باردیگر نقش پیشین خود را به صورت بزرگ خانواده در منطقه آسیای شرقی ایفا می‌کند و اقتصاد خود را احیا کرده است. ژاپن با وجود نزدیک‌بودن به امریکا، برای جلوگیری از رکود اقتصادی خود به چین و بازارهای آن چشم دوخته است و کشورهای جنوب شرق آسیا که اقلیت چینی در آنها روزبه‌روز با قدرت‌تر می‌شوند، ژاپن را دیگر به عنوان کشوری که بتواند رهبری منطقه را به‌عهده بگیرد در نظر نمی‌گیرند. با این وجود، کشورهایی هستند که چین را خطری برای جنوب شرق آسیا به‌شمار می‌آورند. چین می‌خواهد به آرامی و با مسالمت به قدرت برتر دست یابد؛ اما معلوم نیست که پس از رسیدن به آنچه خواهد کرد. برخی معتقدند که چین، مانند امریکا سخت به اصول بازار آزاد پایبند است.

هریک از تئوری‌های موضوع بحث از نظر ظاهری قابلیت پذیرش دارند و شواهد تجربی روابط دو کشور و تاریخ روابط سیاسی سده اخیر، می‌تواند این دیدگاه‌ها را تقویت کند. در هر یک از تئوری‌های مطرح‌شده چه در حوزه بدبینان و چه خوش‌بینان مقداری از واقعیت وجود دارد. با مراجعه مجدد به تصویر 1 می‌توان

مشاهده کرد که آینده روابط چین و امریکا از برخورد بین دو مجموعه از نیروهای مخالف تعیین می‌شود. دو جهت مخالف در تصویر 1، از قدرت نسبتاً مساوی برخوردارند. اساس روابط چین و امریکا در آینده، با کمی نوسان و با تغییرات تناوبی می‌تواند به طرف همکاری بیشتر یا رقابت افزون‌تر بدون تمایل قطعی به یکی از دو جهت و برخورد نظامی باشد.

پیش‌بینی دقیق روابط آینده چین و امریکا امکان‌پذیر نیست و روند همکاری یا رقابت در آینده، بستگی به روند حوادث و تأثیر متقابل آنها بر یکدیگر دارد. برای این منظور مطالعات موردی بیشتر و بر اساس بررسی دقیق شاخص‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی می‌تواند موضوع یک یا چند رساله قرار گیرد.

کتابنامه

- میرکوشش، امیر هوشنگ (1386). «نقش قدرت و هویت در سیاست خارجی امریکا در خاور میانه»، اطلاعات سیاسی اقتصادی، 235-236.
- _____ (1387). «اصلاحات اقتصادی چین و چشم‌انداز آینده»، تهران: اطلاعات سیاسی اقتصادی، 247-248.
- زارع، محمد (1389). «چین و امریکا: متحدان مظنون»، تهران: گزارش راهبردی 333، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- _____ (1388). «جایگاه چین در استراتژی کلان امریکا»، گزارش راهبردی 305، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- “Annual Report on the Military Power of the People’s Republic of China”, (2004, May 28) Retrieved from <http://www.defenselink.mil/pubs/d20040528PRC.pdf>.
- Alagappa, Muthiah, “Asian Practice of Security: Key Features and Explanations,” in Alagappa, *Asian Security Practice*, (1998), Stanford University Press.
- Berger, Thomas, (2000, July), “Set for Stability? Prospects for Conflict and Cooperation in East Asia,” *Review of International Studies*, 26(3).
- Berger, R.Samuel, (2000), November/December), “A Foreign Policy for the Global Age,” *ForeignAffairs*, 79 (6).
- Bush, George w., (2002, September), “The National Security Strategy of U.S.” Washington DC: White House, Available at: <http://georgewbush-whitehouse.archives.gov/nsc/nss/2002>.
- China and WTO: The Real Leap Forward, (1999, November 20), *Economist*.
- Chistensen, Thomas J., (1996, September/October), “Chinese Realpolitik”, *Foreign Affairs*, 75(5).
- Christensen, Thomas J., (1996, Sept-Oct), “Chinese Realpolitik,” *Foreign Affairs* 75(5).
- Doyle, Michael, (1983, summer), “Kant, Liberal Legacies, and Foreign Affairs, Part 2,” *Philosophy and Public Affairs*, 12(3).

- Doyle, Michael, (1997), *Ways of War and Peace: Realism, Liberalism and Socialism*, New York, w.w.Norton.
- Elman, M.Fendius, (1997), "The Need for a Qualitative Test of the Democratic Peace Theory", in Elman, ed., *Paths to Peace: Is Democracy the Answer?* Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Friedberg, Aaron L., (2005, Fall), "The Future of U.S.-China Relations Is Conflict Inevitable?" *International Security*, 30(2).
- Gaddis, JhonLewis, (1992/1993, winter), "International Relations Theory and the End of Cold War", *International Security*, 17(3).
- GDP. (2011). The World Bank, retrieved from <http://data.worldbank.org/indicator/NY.GDP.MKTP.CD>.
- Gilpin, Robert, (1981), *War and Change in International Politics*, New York, Cambridge University Press.
- Goldstein, Avery, (1997/98, winter) "Great Expectations: Interpreting China's Arrival," *International Security*, 22(3).
- Gries, Peter Hays, (2004), *China's New Nationalism: Pride, Politics, and Diplomacy*, Berkeley University of California Press.
- Halper, Stephan, (2010), *the Beijing Consensus*, New York, Basic Book.
- Huisken, Ron, (2009), *Rising China: Power and Reassurance*, the Australian National University, ANU E Press.
- Huntington, Samuel P. (1991, January/February), "America's Changing Strategic Interests," *Survival*, 33(1).
- Jepperson, Ronald L., Wendt, Alexander, & Katzenstein, Peter J., "Norms, Identity, and Culture in National Security," in Katzenstein, ed., (1996), ed., *the Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York, and Columbia University Press.
- Jervis, Robert, (1991/1992, winter), "The Future of World Politics: Will It Resemble to Past?" *International Security*, 16(3)
- Johnston, Alastair Iain & Evans, Paul, "China's Engagement with Multilateral Security Institutions," in Johnston and Robert S. Ross, (1999) eds., *Engaging China: The Management of an Emerging Power* New York, Routledge,
- _____, (2003, spring), "Is China a Status Quo Power?" *International Security*, 27(4),
- _____, "The Myth of the ASEAN Way? Explaining the Evolution of the

- ASEAN Regional Forum,” in Helga Haftendorn, Robert O. Keohane, and Celeste A. Wallander, (1999), eds., *Imperfect Unions: Security Institutions over Time and Space*, New York, Oxford University Press.
- _____, (1995), *Cultural Realism: Strategic Culture and Grand Strategy in Chinese History*, Princeton, N.J., and Princeton University Press.
- _____, (2007), *Social States: China in International Institutions, 1980-2000*, Princeton University press.
- Karmel, Solomon, (2000), *China and the People’s Liberation Army: Great Power or Struggling Developing State?* London, St. Martin’s.
- Keidel, Albert, (2008.July), “China’s Economic Rise Fact and Fiction”, Carnegie Endowment for International Peace Policy Paper.
- Lampton.M.David, (2001), *Same Bed, Different Dreams: Managing U.S.-China Relations*, Berkeley University of California Press.
- Lanteigne, Marc, (2009), *Chinese foreign policy*, London, Routledge.
- Lardy, Nicholas R., (1998), *China’s Unfinished Economic Revolution*, Washington, D.C.: Brookings,
- Layne, Christopher, (1997, summer), “From Preponderance to Offshore Balancing: America’s Future Grand Strategy”, *International Security*, 22(1).
- “Mainland Endures Position as Taiwan’s Largest Trading Partner”, (2008, March 3), People’s daily Online, Available at: english.peopledaily.com.cn.
- Mansfield, Edward, D. & Snyder, Jack, (1995, summer), “Democratization and the Danger of War,” *International Security*, 20(1).
- Martin, L. Lisa & Simmons, A.Beth, (1998, autumn), “Theories and Empirical Studies of International Institutions”, *International Organization*, 52(4).
- McDevitt, Michael, (2000, summer), “Beijing’s Bind,” *Washington Quarterly*, 23(3).
- _____, “Roundtable: Net Assessment—Objective Conditions versus the U.S. Strategic Tradition,” in Paul D. Taylor, (2001), ed., *Asia and the Pacific: U.S. Strategic Traditions and Regional Realities* Newport, R.I, Naval War College Press.
- Mead, Walter Russell, (2001), *Special Providence: American Foreign Policy and How It Changed the World*, New York, Alfred A. Knopf).
- Mearsheimer, John J., (2001), *the Tragedy of Great Power Politics*, New York: W.W. Norton.
- Naughton, Barry, (2007), *the Chinese Economy Transitions and Growth*, London, Mit

Press.

North, Robert & Choucri, Nazli, (1975), *Nations in Conflict: National Growth and International Violence*, San Francisco, Calif: W.H. Freeman.

Oksenberg, Michael & Economy, Elizabeth (1999), *China Joins the World: Progress and Prospects* New York: Council on Foreign Relations.

Reynolds, Neil, (2007, December 12), "China Far Poorer than World Thinks", *Globe and Mail*

Roscrance, Richard, (2006, July), power and International Relations: The Rise of China and Its Effects", *International Studies Perspectives*

Ross, Robert S., (1999, spring), "The Geography of the Peace: East Asia in the Twenty First Century," *International Security*, 23(4),

Rowen, S. Henry, (1996, fall), "The Short March: China's Road to Democracy," *National Interest* (45).

Roy, Denny, (2000, spring), "Tensions in the Taiwan Strait," *Survival*, 42(1).

Schweller, Randall L., "Managing the Rise of Great Powers: Theory and History", in Johnston and Ross, (1999): *Engaging China*, Routledge.

Segal, Gerald, (1999, September/October), "Does China Matter?" *Foreign Affairs*, 78(5).

Shales, Amity, (2005, June 26), "U.S. Begins Rethink on China", London, *Financial Times*,

Shambaugh, David, (2000, spring), "Sino-American Strategic Relations: From Partners to Competitors," *Survival*, 42(1).

Snyder, Jack, (2000), *From Voting to Violence: Democratization and Nationalist Conflict*, New York, W.W.Norton,

Swaine, Michael D. & Tellis, Ashley J., (2000), *Interpreting China's Grand Strategy: Past, Present, and Future*, Santa Monica, Calif.: RAND.

Tammen, Ronald L. and Others, (2000), *Power Transitions: Strategies for the 21st Century* London, Chatham House Publishers.

Tellis, Ashley J., (2000), *Interpreting China's Grand Strategy: Past, Present, and Future*, Santa Monica, Calif: RAND.

"The Worldwide Threat in 2003: Evolving Dangers in a Complex World," (2003, February 11) Retrieved from http://www.cia.gov/cia/public_affairs/speeches/2003/dci_speech_02112003.html; and Annual Report on the Military Power of the People's Republic of China.

- “The national Security Implications of Economic Relationship between The United States and China”, (2002,July),U.S.-China Security Review Commission, Washington DC.,U.S. *Government Printing*.
- “U.S-China Trade Statistics and China's World Trade Statistics”, (2005, February 28), *U.S.-China Business Council*, Retrieved from [http:// w.w.w. USChina.org/Statistics/tradetable.html](http://w.w.w.USChina.org/Statistics/tradetable.html).
- Waltz, Kenneth N. (1979), *Theory of International Politics* Reading, Mass: Addison-Wesley,
- Wendt, Alexander, (1995, summer), “Constructing International Politics,” *International Security*, 20(1).
- _____, (1994, June), “Collective Identity Formation and the International State,” *American Political Science Review*, 88(2).
- _____, (1999), *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.;
- _____, (1992, April) “Anarchy Is What States Make of It: The Social Construction of Power Politics,” *International Organization*, 46(2).
- Wilson, Dominic& Stupnytsks, Anna, (2007, March 28), “The N-11: More than an Acronym”, *Goldman Sachs Global Economics Paper*.
- Wohlforth, William C., (1999, summer), “The Stability of a Unipolar World”, *International Security*, 24(1).
- Xinbo ,Wu, (1998), “China: Security Practice of a Modernizing and Ascending Power”, in Muthiah Alagappa, ed., *Asian Security Practice: Material and Ideational Influences*, Stanford, Calif.: Stanford University Press.